

بومی‌سازی سیاست جنایی

با تأکید بر نقد اهمّ مدل‌های غربی و گفتمان‌های فقهی سیاست جنایی

مهدی خاقانی اصفهانی*

محمدعلی حاجی ده‌آبادی**

چکیده

از ویژگی‌های گفتمان‌های غالب در سیاست جنایی غربی، قرارگیری دولت‌ها به طور نسبی در یکی از مدل‌های تعریف شده لیبرال، اتوریته، توتالیتیر و مانند آن است که خود در تقابل نظری و عملی آزادی‌گرایی و امنیت‌گرایی ریشه دارد. سیاست جنایی غربی معاصر، در پیروی از منطق مدرنیته و هم‌چنین نتیجه دیالکتیک ساختار و کنش میان نهادها و کنش‌گرانی است که منطق تدبیر آن‌ها در قبال بزهکاری در چارچوب «نظریه سیستم‌ها» معنادار است. این تنها گوشه‌ای از وضعیت اسف‌بار چیرگی مدرنیته بر علوم انسانی است. ناتوانی الگوهای غربی سیاست جنایی در مهار بحران‌های بزهکاری، چالش‌های امنیت، بیداری جنبش‌های ملی مخالف سیاست‌های کیفری دولت‌های غربی و نگرانی‌های جهانی‌شده دیگر، ضرورت تأمل در دو پرسش را توجیه می‌کند: (۱) چرا و چگونه باید روند پیروی گفتمان دانشگاهی و بعضاً کاربردی حقوق ایران از مدل‌های وارداتی سیاست جنایی غربی را کنترل نمود؟ (۲) آسیب‌شناسی در مبانی گفتمان‌های رایج سیاست جنایی فقهی، به طراحی نظام سیاست جنایی بومی چه کمکی می‌کند؟

هدف نهایی مقاله، پالایش معرفت‌شناختی بخش‌های قابل‌گرفته‌برداری از قرائت‌های رایج سیاست جنایی فقهی و غربی و سهم‌دهی به هر یک از این دو منبع در ساختار یک نظام سیاست جنایی بومی است؛ نظامی که این مقاله در تلاش برای ترسیم دورنمای مبانی آن است.

واژگان کلیدی: نقد مدرنیته حقوقی، مدل‌های غربی سیاست جنایی، گفتمان‌های فقه

جزایی، مدل حقوقی بومی.

* دکترای حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه قم (نویسنده مسئول)

Email: m.khaghani@qom.ac.ir

** استادیار گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه قم

درآمد

نظریه پردازی در علوم انسانی، تلاشی انتزاعی در چارچوب‌های مفهومی و ادراک ذهن از پدیده‌های انسانی است. از این رو برای بومی‌سازی علوم انسانی در ایران، به ویژه بومی‌سازی دانش سیاست جنایی، باید ابتدا طرحی اسلامی - ایرانی از ساختاربندی مبانی و منابع این الگوی بومی پایه‌ریزی کنیم. باید به تأثیر متقابل معناها، هنجارها و قدرت در کنش و ساختار معتقد باشیم؛ چرا که هر نظم شناختی و اخلاقی، در آن واحد، نظام قدرتی است که شامل «افق مشروعیت» می‌شود. از مؤلفه‌های این مشروعیت، توان برقراری تعامل، میان ساختار و کنش در هر سیستم اجتماعی از جمله سیاست جنایی است.

بر این اساس، این معضل و «مشکله» که علم را به الگوی نظم علی و استقرایی تقلیل دهیم و به زنگ‌زدگی شکل‌گرایی محض پوزیتیویستی دچار شویم (آفت حاکمیت مدرنیته بر فلسفه علم و علوم انسانی)^۱ و یا فقط ویژگی‌های معرفتی صرفاً ایدئولوژیک علوم انسانی را پررنگ سازیم (که این، آفت گفتمان رایج علم اسلامی است) تنها با اتخاذ راهبردی سنجیده بر مبنای معیارهای تعامل‌گرایی میان‌دانشی قابل حل است. هم‌چنین اگر نخواهیم به ورطهٔ یگانه‌نگاری همراه با تخیل «علم واحد» گرفتار آییم و یا اگر نخواهیم به دوگانه‌نگاری روی آوریم (که علمی بودن علوم انسانی را با تردید مواجه می‌سازد) و یا نخواهیم به اتهام نسبی‌گرایی افراطی (پست‌مدرنیته) که به نوعی خودمحوری معرفتی دچار است، گرفتار گردیم؛ بایستی به رابطهٔ دوطرفه - به تعبیر برخی، دیالکتیکی - میان دو قطب متضاد روی آوریم و ساختاری دوگانه از معرفت (ذهن و عین: متافیزیک و واقعیت) را توأمان به رسمیت شناسیم.^۲ در این برداشت، که مورد توجه مقاله حاضر است، هر معرفتی ناشی از مبادلهٔ میان دو جریان پیشینی (ذهنی) و پسینی (قضایای تجربی) است؛ به آن معنا که هیچ مقولهٔ ذهنی نیست که مدیون تجربه نباشد و هیچ استنتاج تجربی هم نیست که از ذهن، بی‌اطلاع باشد. مبادلهٔ میان فاعل شناسایی و موضوع شناسایی، مبادلهٔ میان ذهن و شیء است و هر دو در کار «شدن‌اند».

^۱ خلیلی، اسماعیل، علوم انسانی نوین در ایران، در: درآمدی بر علوم انسانی انتقادی، پژوهشکدهٔ مطالعات فرهنگی و اجتماعی، چاپ اول، ۱۳۸۸، ص ۲۶۰

^۲ توحیدفام، محمد و مرضیه حسینیان، فراسوی کنش و ساختار (تلفیق کنش و ساختار در اندیشهٔ گیدنز، بوردیو و هابرماس)، نشر گام نو، چاپ اول، ۱۳۸۸، ص ۲۰۹

بخشی از گفتمان جدید رایج میان دلسوزان بومی‌سازی علوم اسلامی، که با دستاوردهای مدرنیته نیز منطقی و غیرمتعصبانه برخورد می‌کند، به آفت خطرناکی مبتلا شده است: التقاط. بدین شرح که چندی است مراکز پژوهشی عدیده‌ای بر این اندیشه اصرار و در مورد آن پژوهش می‌کنند که آشتی میان سنت و تجدد از رهگذر «تعامل‌دهی» عناصر این دو نظام دانایی میسر است. این جریان، بخش‌هایی از دروس مذهبی را در کنار بخش‌هایی از دروس جدید فقط به صورت مکانیکی چیده و برخی تحلیل‌های سطحی از نواندیشی دینی را به ادبیات دین‌پژوهی کشور تزریق کرده است. بی‌شک، مصائب گفتمان‌های رایج در زمینه علوم اسلامی و غربی با این روش و رویکرد، نه کاهش، بلکه افزایش خواهد یافت.

به موازات مصائب فراروی گفتمان سنتی درباره سیاست جنایی اسلامی، سیاست جنایی غربی نیز از ناحیه مبانی، ساختارها و الگوها به چالش کشیده شده است. سیاست جنایی غربی، امروزه آماج نقدهایی است که فقط از زاویه دید جامعه‌شناختی، مدیریتی، حقوقی و ... طرح نمی‌شوند بلکه از منظر معرفت‌شناسی، به‌ویژه از حیث حاکمیت مدرنیته بر مبانی‌اش - مبانی سیاست جنایی غربی - و نیز از حیث روش و محتوا آن را به چالش می‌کشند. اگرچه ثمره نهضت ترجمه، گشایش پنجره‌های جدید به دنیای اندیشه بود، در عرصه تولید علم، موجب ایستایی بیش از پیش و حتی وابستگی فکری و ظهور پدیده نوین استعمار فکری شد. تجددطلبی در علوم انسانی، نه با ترجمه و واردات افکار مغرب زمین، که با تولید علم و نظریه‌پردازی صورت می‌گیرد. در این میان، نظریه‌پردازی در حوزه سیاست جنایی به‌شدت مورد نیاز کشور است؛ چرا که فقدان الگوی بومی برای مدیریت تدبیر در قبال بزه و انحراف و ناهماهنگی میان نهادهای تقنینی و قضایی و اجرایی کشور، جزافت شاخص‌های عدالت کیفری در نظام جمهوری اسلامی پیامدی ندارد.

این مقاله، مبانی فلسفی الگوهای غربی سیاست جنایی را از این زاویه مورد نقد معرفت‌شناختی قرار می‌دهد که چگونه جریان توسعه مدرنیزاسیون از علوم طبیعی و فنی به علوم انسانی موجب شده است که اهداف و ابزارهای عدالت کیفری در مبانی مدل‌های غربی سیاست جنایی تحریف شود و «عقل ابزاری» جایگزین «عقل مفاهمه‌ای» گردد. جریان کلان نواندیشی دینی، به‌ویژه گرایش خاص علوم انسانی بومی، در نقد غیرمتعصبانه و عالمانه اندیشه غربی جایگاه بسیار مهمی دارد.

مقاله حاضر همچنین به طور خاص به وصف و تحلیل و چاره‌اندیشی درباره رنج مداوم دانش سیاست جنایی از مصائب ناشی از این ناهمگرایی می‌پردازد.

اگرچه مدرنیته به عنوان نافی هرگونه آموزه‌های قدسی مطرح می‌شود اما نمی‌توان گفت که دین و آموزه‌های دینی تاکنون در جوامع مدرن در اشکال متفاوت حضور نداشته‌اند. منازعه مدرنیته با دین، موجب ظهور اشکال جدیدتری از دین در دنیای حاضر شده است؛ به گونه‌ای که نمی‌توان از نقش‌های جدید دین در شکل‌دهی علایق انسان‌ها، تبیین زیربنای فرهنگی و حتی جهت‌دهی گرایش‌ها و دیدگاه‌های سیاسی در عصر مدرن غافل بود.^۱ آنچه در نقد فلسفی به مدرنیته و تلاش فکری برای نفی سکولاریسم و معنا بخشیدن به زندگی معاصر قابل توجه است، گرایش متفکران دینی به فلسفه، به منظور نقد کیفیت سکولار مدرنیته می‌باشد.

همان‌گونه که مدرنیته در اروپا بر زمینه‌های اخلاقی و فرهنگی ارزش‌های مسیحی ساخته و پرداخته شد؛ مدرنیته، واز جمله مدرنیاسیون عرصه‌های حقوق، نظیر سیاست جنایی، باید بستر فرهنگی و باورهای دینی و به‌ویژه دیدگاه‌های حقوقی عرفی اکثر مردم را نیز به طور جدی در نظر گرفته و به گفتمانی بومی تبدیل شود. بر این اساس، یکی از پیش‌فرض‌های فکری روشنفکران دینی این است که تحول جامعه ایران، فارغ از تحول در معرفت سنتی از دین، امکان‌پذیر نخواهد بود.^۲ البته تحولی که از حیث ماهیت، مبانی، ساختار و کارکرد، سکولار نباشد. پرسش اساسی پیش رو نباید عملاً ما را به پذیرفتن این یا آن «قالب» پیش‌ساخته‌ای محدود کند که قرن‌ها تجربه شده است. این پرسش باید به گونه‌ای طرح شود که پاسخ به آن، مفاهیمی کلی مانند سکولاریسم یا جامعه دینی محض نباشد. از طرف دیگر، این پرسش نباید کاملاً این مفاهیم و پروژه‌ها را به کناری نهاده و دارای چنان کلی‌گرایی یا ابهام مفهومی باشد که کیفیتی «اتوپایی» و غیر «این‌جهانی» داشته باشد. باید از بحث‌های کلی و مبهم درباره بومی‌کردن مدرنیته، سازگاری یا عدم سازگاری اسلام با دموکراسی، درستی یا نادرستی مفهوم روشنفکر دینی و تکرار مناقشه‌هایی که برای آن‌ها از پیش پاسخی ایدئولوژیک در ذهن داریم، به چگونگی «راهبردسازی و حرکت» در مسیر تدوین الگوهای کاملاً داخلی برای ایران امروز بیاندیشیم و بپذیریم که همه نیروهای مؤثر بر هر امر اجتماعی، نظیر سیاست‌گذاری جنایی را باید مدیریت کنیم وگرنه همین مؤلفه‌های مغفول، جریان فکری و عملیاتی مخالف تشکیل می‌دهند و نظم و کارایی و حتی مشروعیت را مخدوش می‌کنند.

^۱ Scribner, J & Fusarelli, L., Rethinking the Nexus between Religion and Political Culture, *Education and Urban Society*, Vol. 28, No. 3, 1996, p 71

^۲ ثاقب‌فر، مرتضی، بن‌بست‌های جامعه‌شناسی، نشر بیستون، چاپ اول، ۱۳۷۸، ص ۶۴

اکنون که سیاست بومی‌سازی دانش در ایران فرصتی برای اندیشیدن فراهم آورده، باید فارغ از نوستالژی گذشته و با دیدگاهی آینده‌نگر، این پژوهش را در مسیر ترسیم دورنمای الگوی بومی سیاست جنایی ادامه دهیم.

۱. بومی‌سازی سیاست جنایی؛ ضرورت، جهت و راهبرد

جریان اخذ و تحلیل نهاد و درج آن در نظام حقوقی دیگر را «بومی‌سازی نهاد حقوقی» نام می‌نهم^۱. آشکار است که نظام‌های حقوقی نمی‌خواهند به طور مستقل و بدون توجه به دستاوردهای یکدیگر به حل مشکلات بپردازند زیرا نه زدودن تفاوت‌ها میسر است و نه بستن نظام حقوقی و استفاده نکردن از سایر نظام‌ها. مبنای حقوق به «چرایی» مشروعیت قواعد و نهادهای حقوقی پاسخ می‌دهد.

امروزه دو سبک آینده‌اندیشی برآمده از علوم غربی و علوم و معارف اسلامی، روی در روی هم دارند. اولی بر علاقه فنی (تکنیکی سیاست جنایی) و نظم‌دهی بر مبنای نظام‌های اقتصادی و سیاسی موجود، به وسیله طبقه فن‌سالاران توسعه‌گرا (مسئولان حکومتی سیاست جنایی) مبتنی است و دومی بر علاقه رهایی‌بخش - تعامل‌گرا و ضد هژمونیک - در تفکر دلسوزان نواندیشی دینی مبتنی است که تقریب نیروهای سه‌گانه سیاست جنایی غرب، شرع، عرف یا همان غربی، اسلامی، ایرانی، برای بومی‌سازی علوم انسانی دغدغه آنان است.

به نظر می‌رسد جنبه مدیریتی سیاست جنایی اقتضا دارد در شرایط تقابل بین رویکرد ایدئولوژیک و تجربی، بر مدل‌های ارتباطی و تأویلی تأکید شود تا منابع سه‌گانه سیاست جنایی، به جای تقابل و خنثی‌سازی یکدیگر (که تنها پیامد آن ناتوانی در بومی‌سازی و استمرار همین وضع کنونی سیاست جنایی کشور است) با هم در ترسیم دورنمای رونمایی به سمت تدوین الگوی اسلامی - ایرانی (بومی) سیاست جنایی، مشارکت و موفقیت یابند. برخی، بومی‌سازی علوم انسانی را درست بر همان مبنای غربی استوار می‌کنند و از اندیشه غربی به اندیشه غربی پناه می‌برند. برای مثال، ایشان «منطق فازی» در ریاضیات را مبنای معرفت‌شناختی مطلوبی برای جریان بومی‌سازی دانسته و با موضعی به شدت نسبی‌گرا و تجربه‌محور معتقدند: «حقیقت، چیزی بین صفر و یک است. همه چیز تابع اصل عدم قطعیت است و لذا باید در مورد گزاره‌های تاریخی و فراتاریخی علوم انسانی، درجه‌بندی به شکل صفر و یک صورت گیرد؛ به

^۱ حکمت‌نیا، محمود، بومی‌سازی نهادهای حقوقی با رویکرد اسلامی، فصلنامه فقه و حقوق، شماره ۷،

این معنا که میزان عضویت هر علم اجتماعی، از جمله سیاست جنایی، به مجموعه بومی یا مجموعه جهانی، قابل درجه بندی است و منطق فازی این قابلیت را داراست که درجه تعلق هر مفهوم و دستاوردی از علوم انسانی را به هر یک از دو مجموعه بومی و جهانی با روش صفر و یک مشخص کند و معیاری برای تولید علم بومی باشد^۱. حقیقتاً جای بسی تأسف است که نهضت نوپای بومی سازی علوم انسانی از همین ابتدای راه به این آفت مبتلا شده که از علوم دقیق، نظیر ریاضیات و آمار برای دفع حاکمیت علوم دقیق بر علوم انسانی استفاده می شود. نظریه های غربی برای بومی سازی علوم انسانی در ایران اسلامی توصیه می شوند و بر همین مبناست که بخشی از گفتمان دانشگاهی بومی سازی در کشور ما، همانند بخشی از همین گفتمان در فضای پژوهشی دینی و حوزوی ما به شدت مسموم است.

در وضعیتی که هنوز در کشور نظریه بومی سیاست جنایی نداریم، تلاش برای تدوین مبانی این نظریه نمی تواند به شکل برنامه ریزی ملموس و طراحی جزئیات هر یک لایه های تقنینی، قضایی، اجرایی و مشارکتی سیاست جنایی انجام یابد بلکه باید زمینه تاریخی سیاست جنایی را نقادانه بحث کند، روابط موجود در زبان در بین دستاوردها و آموزه های شرعی، غربی و ملی سیاست جنایی را آشکار نماید، روابط قدرت را ارزیابی کند و به این ترتیب آینده سیاست جنایی کشورمان را به سؤال کشد^۲. به این منظور، باید دید چگونه می توان از ادبیات آینده اندیشی، نظریه ها و روش هایی را از دو جهت، معرفت شناسی و روش شناسی، برای گسترش یک شرایط مشارکتی پیدا کرد. شرایطی مشارکتی که می توان آن را با توجه به ویژگی مدیریتی بودن دانش سیاست جنایی، «برنامه ریزی مذاکره ای میان مبانی، منابع و نیروهای مؤثر بر سیاست جنایی، جهت ترسیم ساختار، راهبردها و جلوه های الگوی بومی سیاست جنایی» نامید. هدف این شیوه برنامه ریزی، فائق آمدن بر حلقه بسته متخصصان و نفوذ بر نقش های رسمی انسان ها و جایگزینی گفت و گوی بین شرکای برابر، به جای روابط سلسله مراتبی بین متخصصان و گیرندگان تخصص یا ترکیب کردن دانش پردازش شده متخصصان برنامه ریزی با دانش شخصی (تجربه روزمره) مراجعان است. الگوی بومی سیاست جنایی باید بر اساس پیش فرض گسترش یادگیری متقابل ناشی از پیوند

^۱. زارعیان، مریم و سفیری، خدیجه، علوم انسانی بومی بر مبنای منطق فازی، فصلنامه دانشگاه اسلامی،

سال ۱۵، شماره ۱، ۱۳۹۰، صص ۹۴ - ۸۳

^۲. Khaghani, M., Challenges Confronting the Modernization of Islam and Iran's Criminal Law in regard to Crimes against Security of e-Commerce, Business and Management Review (BMR), Vol. 2, No. 5, 2012, p 99

برابری طلبانه دانش پردازش شده، با دانش شخصی و یا آمیختن نظام‌های هدایت اجتماعی با ظرفیت تجربه‌گری و خوداصلاح‌گری، آینده‌پژوهی و سپس تدوین و اجرا گردد.

در علوم انسانی، نخست آنکه نباید در گرداب انحصار روش‌شناختی بیفتیم و مثلاً صرفاً بر پایه مدل طرح شده توسط دلماس مارتی^۱ سیاست جنایی ایران را آسیب شناسی و آینده‌پژوهی نماییم؛ همچنان که وصف فقه جزایی و تصور تطبیق آن با سیاست جنایی گذشته، حال و آینده ایران و دیگر کشورهای اسلامی کافی نیست. دوم آنکه تقلید از عین محتوای راهبردها و جلوه‌های سیاست جنایی غربی و شرعی را نمی‌توان عیناً و بدون پالایش و جایابی در نظامی میان‌رشته‌ای، به الگوی بومی سیاست جنایی تزریق کرد زیرا «کارکرد استوار و مستمر هر الگویی [مانند گفتمان الگوی سنتی سیاست جنایی اسلامی] به منظور تعریف و حفظ هویت ساختار و استمرار بقای آن، مزایای دیگر الگوها را واژگون جلوه می‌دهد و آن را دفع می‌کند. تأکید بر صیانت از فهم سنتی علم دینی، گویای عدم تمایل آن‌چنانی به تحول در فهم الگوهای قابل استخراج از مبانی است.^۲ در این ساختارها، قدرت در مفروض‌ها یا باورها نهفته بوده؛ بنابراین اقتدار، ناشی از اعتقادات است نه اداره.^۳

۲. تسری مصائب حاکمیت مدرنیته بر علوم انسانی، به سیاست جنایی کنونی ایران

سیاست جنایی می‌کوشد در تعامل با دیگر علوم جزایی، به‌ویژه جرم‌شناسی و حقوق کیفری، ظرفیت‌های مادی و معنوی هر کشور را در مسیر کنترل مهم‌ترین ناهنجاری‌ها به سیاست‌گذاران و افراد ملت بشناساند. از این رو، سیاست جنایی منظومه‌ای از دانایی مشتمل بر داده‌های علوم مرتبط، اقتضائات جامعه‌شناختی و فرهنگی، بخش‌هایی از دین با قرآنی از آن و اجزای متعدد دیگر به فراخور ساختار و اوصاف هر جامعه ارائه می‌کند، بدین منظور که راهبردی کلان و روش‌هایی خرد و جزئی‌نگر در جهت آن در تمام سطوح فردی و جمعی، رسمی و عرفی طراحی شود

^۱ دلماس مارتی، می‌ری، نظام‌های بزرگ سیاست جنایی، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، نشر میزان، چاپ سوم، ۱۳۸۱، ۸۳-۹۴

^۲ پورعزت، علی‌اصغر، گذر از حصارهای شیشه‌ای معرفت‌شناسی با تأکید بر الزامات زبان‌شناختی علوم میان‌رشته‌ای، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، شماره ۱، ۱۳۸۷، ص ۹۳

^۳ تسلیمی، محمدسعید و همکاران، تبیین مدل دیالکتیکی نهادی شدن سازمان، فصلنامه دانش مدیریت، شماره ۶۳، ۱۳۸۲، ص ۱۵

تا بزه و انحراف، رصد و تا حد امکان مهار شود. سیاست جنایی در این مسیر، از چرخش رویکردها و گردش تمرکزها بر اهداف عدالت کیفری، هم غنی شده و هم صدمه دیده است. همچنین آوردگاه آزمون نظریه‌های جرم‌شناسی و بازخورد تحولات حقوق موضوعه بوده است و از آموزه‌های مکتب تحقیقی گرفته تا نظریه متأخر عدالت کیفری ریسک‌مدار، و از حقوق دینی تا حقوق پسامدرن، همه و همه را مورد کاربست قرار داده و خود را پیش برده و همچنان در عین تحول، در چالش و افت و خیز است و همچنان سرگردان^۱. گاهی فقط به ترجمه کتاب‌های فقهی در قالب جرم‌انگاری اقدام می‌کند و عصاره فقه را مصرانه در جام قانون می‌ریزد. گاهی به ترجمه مواد قانون جزایی فرانسه و اسناد بین‌المللی دل خوش می‌کند و به اقتضائات جامعه‌شناسی جرایم در ایران و داده‌های این علم در عقلانیت تقنینی خود توجه چندانی ندارد.

سیاست جنایی به طور کلی از جنبه‌های گوناگونی نظیر فلسفه اخلاق و نظریه عدالت، محاسبه‌گری اقتصادی، حمایت‌گری از دین و نظایر آن در ایران و جهان، مورد آسیب‌شناسی قرار گرفته و پژوهش‌ها در این زمینه اندک نیست. اما تحلیل و نقد سیاست جنایی از حیث تحمل مصائب ناشی از جریان مدرنیزاسیون علوم انسانی، موضوع پژوهش مستقلی، دست‌کم در کشورمان نبوده است.

تحقیق در زمینه چرایی و میزان و نحوه آسیب‌دیدگی دانش سیاست جنایی از حاکمیت جریان مدرنیسم بر روند تحول علوم انسانی از دو جهت حائز اهمیت است: (۱) به طور عام، ناهمسویی اهداف و طبع مابعدالطبیعی علوم انسانی با مدرنیسم، به مثابه فراروایتی مبتنی بر پوزیتیویسم تجربی و مخالف حکومت ارزش‌های دینی و حاکمیت باورهای مابعدالطبیعی؛ (۲) به طور خاص، ناهمسویی اهداف و ماهیت عدالت کیفری با روش فرمول‌بندی علوم انسانی و استفاده از روش‌های تجربی در نظام‌مند کردن مفاهیم و قلمروهای غیرنظام‌مند سیاست جنایی.

برای تبیین دلایل ناسازگاری اهداف و نیز ماهیت مابعدالطبیعی علوم انسانی با مدرنیسم و اثر منفی آن بر سیاست جنایی، ابتدا لازم است مدرنیزاسیون و سپس مدرنیته حقوقی و نسبت این دو با حقوق مدرن، اختصاراً توضیح داده شود.

وضعیت مدرنیته، برجسته‌کننده بداعت حال به عنوان گسستی از گذشته، حالی گشوده رو به آینده‌ای به‌شتاب نزدیک‌شونده و نامعلوم است. در کلی‌ترین شکل، بهترین

^۱. جانستون، جری، سیاست‌گذاری کیفری: نخبه‌گرا، عامه‌گرا یا مشارکت‌محور؟، ترجمه بهروز جوانمرد، فصلنامه تعالی حقوق، شماره ۱۱، ۱۳۹۰، صص ۱۰۴-۷۳

برداشت از مدرنیته در نظر گرفتن آن به عنوان ساختار زمان آگاهی تاریخی است.^۱ در واقع، مدرنیسم بعد از عصر روشنگری، باعث تغییر جدی نگرش انسان در غرب، در چهار ساحت معرفتی مفروضات، مفاهیم، غایات و ابزار شد. حقوق مدرن، از حیث پیروی از مدرنیته، دو ویژگی اساسی دارد: الف) استقلال از دین و لذا جایگزین شدن دین با عقل تجربی به عنوان مبنای قاعده حقوقی؛ ب) وحدت‌گرایی، که به معنای رفع تکثر منابع حقوق (دین، دیگر انواع باورهای مابعدالطبیعی، فرمان حاکم، برخی آداب و رسوم و ...) و حرکت به سمت مبنابودن دولت برای قاعده حقوقی بر اساس عقل خودبنیاد^۲. مدرنیته حقوقی درست از زمانی عینیت می‌یابد که دولت بر مبنای اراده عمومی موجب حذف همه مرجعیت‌ها و فراروایت‌های مذهبی، سرزمینی، سیاسی و غیره می‌شود که واسطه بین فرد و دولت می‌گردند.^۳ این گونه است که حقوق در جامعه مدرن، ابزار مرجح نظم‌دهی به روابط اجتماعی و به طور کلی عقلانیت اجتماعی می‌گردد. در مدرنیته حقوقی، نقش دکترین حقوقی - مذهبی بسیار کم‌رنگ است؛ چرا که روش اسکولاستیک (scholastic) یا مدرسی معتبر دانسته نمی‌شود. با این استدلال که یک نظام علمی واقعی و مبتنی بر عقل تجربی نمی‌تواند بر تعبد برآمده از متون سنتی استوار باشد و نیز این که علم واقعی باید بنای خود را در یک «سیستم» بیابد نه این که از مقایسه موردی به دست آمده باشد.^۴

حال، پس از تبیین مدرنیسم و مدرنیته حقوقی و نسبت این دو با حقوق مدرن، نوبت آن است که مقاله به تبیین دلایل ناسازگاری اهداف و نیز ماهیت مابعدالطبیعی علوم انسانی با مدرنیسم و اثر منفی آن بر سیاست جنایی پردازد. بی‌تردید، شرط غلبه بر وضعیت فعلی علوم انسانی در جهان سوم، تفتن در کاستی-های علوم انسانی غربی، تلاش جهت مواجهه انتقادی و خلاقانه با آن، سرمایه‌گذاری در جهت تحقیقات نظری و بنیادین علوم انسانی، فارغ از ایدئولوژی‌های سیاسی، افزایش تعاملات و تبادلات میان اندیشمندان جهان سوم و ارتقای فهم بین‌الذهانی و

^۱ گروه نویسندگان، فرهنگ اندیشه انتقادی، ویراسته مایکل پین، ترجمه پیام یزدانجو، نشر مرکز، چاپ سوم، ۱۳۸۶، ص ۶۰۰

^۲ راسخ، محمد، مدرنیته و حقوق دینی، نامه مفید، شماره ۶۴، ۱۳۸۶، ص ۱۳

^۳ Sellers, M., *Republican Legal Theory, the History, Constitution and Purposes of Law in a Free State*, New York: Palgrave Macmillan, 2003, p 14-96

^۴ شهابی، مهدی، از حقوق سنتی تا حقوق مدرن؛ تأملی در مبانی تحول نظام حقوقی، نامه مفید، شماره ۷۶، ۱۳۸۸، ص ۷۷

میان فرهنگی است. اما از این میان، چگونه ممکن است که ایدئولوژی‌ها و نظریه‌ها دانش سیاست جنایی را متحول کنند یا بدان آسیب زنند؟ مدرنیسم صرفاً در حوزه فناوری و پیشرفت مادی زندگی انسان بروز و تحول نیافت، بلکه همچنین چتر شمول خود را بر حوزه‌های عظیمی از دانایی مابعدالطبیعی نیز گستراند. جریان مدرنیسم، اگرچه مثلاً عرفان را نه، اما «علوم» انسانی را کاملاً از حیث روش و عموماً (اگرچه نه مطلقاً و کاملاً) از حیث محتوا در منظومه فکری خود فروکشاند؛ تا جایی که فلسفه را که همانند ریاضیات و منطق جزء علوم مستقل است، از مرحله مدرسی و اسکولاستیک خارج و آن را مدرنیزه کرد.

شاخص اصلی رویکرد پوزیتیویستی به علم در نظریه‌پردازی‌های عصر مدرن، تکیه بر «اصل تبیین» است. در واقع علوم انسانی بیش از همه با تأکید بر همین ماهیت، تبیین و با ایجاد ربط علی میان پدیدارهای اجتماعی قوام یافته‌اند. این، در حالی است که هر رویکرد تبیین‌محور، ذاتاً تقلیل‌گرایانه است و به شکلی داوطلبانه و ساده اندیشانه، سویه‌های دیگر شناختی نسبت به پدیده‌های اجتماعی را حذف می‌کند تا به سویه‌ای یک‌دست در فهم آن پدیده دست یابد.^۱ این به معنای افزایش خطر تحلیل تک‌بعدی و تمامیت‌خواهی علمی و نفی دیگر خوانش‌ها و غیرمیان‌رشته‌ای شدن سیاست جنایی و بی‌توجهی به ابعاد اجتماعی و فقط غربی، یا فقط فقهی، تحلیل کردن سیاست جنایی و مآلاً یأس از آرمان تولید دانش سیاست جنایی در کشور است.^۲

سیاست جنایی، در جریان مدرنیزاسیون علم، رفته‌رفته از مکاتب اخلاق‌گرا و فضیلت‌گرای کانتی و نوکانتی و رالزی به سمت پوزیتیویسم و عقلانیت ابزاری گرایش یافت. شمایل ظاهراً جهان‌شمول مدرنیته - که تجربه‌ای تجریدی و خاص اروپایی است - خود را تا حد حقیقتی مطلق برای کل انسان‌ها ارتقا داد و متناسب با چنین نگرشی، خود را خارج از مرزهایش بر فهم‌های شرقی و دینی از علم و خصوصاً علم سیاست جنایی تحمیل کرد. پیامد منفی این امر آن است که وقتی یک شمایل فرهنگی و بومی از مدرنیته، در جهان غیرغربی وجود نداشته باشد و بسترهای اجتماعی مسیر متفاوتی را در تحول اجتماعی پیموده باشند، تجربه مدرنیزاسیون

^۱ Kincaid, H., Social Science, in: Machamer, P. and Slbrestein, M. (eds.), *The Blackwell Guide to the Philosophy of Science*, Blackwell Publishers, 2002, p 84

^۲ خاقانی اصفهانی، مهدی، تعامل پارادایم بایوسایکوسوشیال در فلسفه پزشکی با پارادایم عدالت ترمیمی در فلسفه جرم‌شناسی، مجموعه مقالات دومین کنگره بین‌المللی اخلاق پزشکی، مرکز تحقیقات تاریخ و اخلاق پزشکی دانشگاه علوم پزشکی تهران، ۱۳۸۷، ص ۱۲۴

سیاست جنایی، همواره خود را به شکل تحمیل ساختار و عملکرد خشونت بار قدرت در نظام‌های عدالت کیفری کشورها نشان می‌دهد و صورت هژمونیک و ابزاری، در سیاست جنایی کشورهای غیرغربی خواهد داشت و در جهت عکس ارزش‌های اخلاقی همسو با عرف به محاق خواهد رفت. دولت‌های مقلد الگوهای غربی سیاست جنایی نیز، به تبع، همین مصائب ناشی از پیروی حتی نسبی سیاست جنایی کشورهاشان از منطق مدرنیته را متحمل شده‌اند. ایران از جهاتی از جمله این کشورهاست. برنامه‌های مدرنیزاسیون سیاست جنایی به‌ویژه در حوزه سیاست جنایی تقنینی و بدون توجه به هم‌خوانی یا ناهم‌خوانی تصور رایج میان مدیران سیاست‌گذاری جنایی در زمینه حدود و نحوه مدخلیت فقه جزایی در سیاست جنایی، به تعمیق شکاف گروه‌های سنتی اجتماع از دولت منجر شده است و مشروعیت کاربرد زور توسط نهادهای حقوق کیفری را در کشورهای فاقد نظریه بومی سیاست جنایی، با تأمل مواجه می‌کند.

درک اروپامحور از مدرنیزاسیون سیاست جنایی و مدل‌بندی این دانش، باید پاسخگوی به انحراف کشیدن مجموعه علوم و تجارب عدالت کیفری و تخدیش میراث علم در این حوزه باشد. به دلیل اجبارهای ظاهراً موجهی که زائیده امنیت‌گرایی در مردم‌سالاری‌های پساتوتالیتر است و همچنین به دلیل سرکوب نرم مستتر در ذات مدل‌های به ظاهر غیراقتدارگرا، نظیر مدل لیبرال در الگوی سیاست جنایی دلماس مارتی، به جهت توسعه شبکه کنترل کیفری و توجیه نحوه کاربست سیاست‌های ضدانسانی‌ای همچون نظریه جرم‌شناختی مدیریت ریسک جرم و جنبش بازگشت به کیفر. این وجوه، سویه تاریک مدرنیته را نشان می‌دهند. بی‌تردید، احترام ما به آرمان‌های آزادی و روشنگری در عقل‌گرایی مدرن حاکم بر وجهه کنونی سیاست جنایی، موجب نادیده گرفتن یا از قلم انداختن تاریخ و تجربه‌های دردناک مدرنیته، که همچنان درگیر آنیم، نمی‌شود. شکست مدرنیزاسیون، شکست اندوه‌بار سیاست جنایی مدرن را به همراه داشته است؛ شکستی که از آن می‌توان به آسیب‌دیدگی دانش سیاست جنایی از جریان حاکمیت مدرنیسم بر علوم انسانی یاد کرد.

تولد دانش جرم‌شناسی و استقلال آن از حقوق کیفری، با ظهور مکتب تحقیقی در قرن نوزدهم میلادی رقم خورد و این امر دقیقاً پیامد نفوذ اندیشه ناشایست مهندسی رفتاری، از قلمرو علوم مدیریتی و فنی به عرصه علوم انسانی بود. متأسفانه دستاورد این جریان سلطه، «انسان علیه انسان» یا به تعبیری «سوژه علیه ابژه انسانی»، مبنای اغلب نظریه‌های جرم‌شناسی شد به طوری که از نظریه دفاع اجتماعی و دیدگاه

بازپروری گرفته تا نظریه‌های راست محافظه‌کار و جمهوری‌خواه، تا برسد به نظریه مدیریت ریسک جرم، در همه این نظریه‌ها، رابطه مجازات‌کننده با مجرم رابطه‌ای استراتژیک/ابزاری است و موقعیتی که در آن مجازات صورت می‌گیرد، موقعیتی است که محکوم هرگز در مقام فردی آزاد و خودفرمان، طرف صحبت واقع نمی‌شود. دیالکتیک عین و ذهن، از برآیندهای عصر مدرنیزاسیون بود و هست و درست همین جا این پرسش مطرح است که برای تدوین الگوی بومی اسلامی ایرانی سیاست جنایی، اولاً نسبت میان حقوق مدرن (به‌ویژه تکنیک‌های مدیریتی آن برای تدبیر در قبال بزه) با حقوق دینی (به‌ویژه رویکرد سنتی به فقه، که همچنین می‌کوشد سیاست جنایی کشور را معادل فقه، یا دست کم بر مبنای سیاست‌های فقه نشان دهد) چیست؛ و ثانیاً، آیا این دو، در چهار جهت هدف، منبع، روش و مرجع صالح راهبردها با هم متفاهم، یا توانا بر متفاهم شدن، هستند یا خیر؟ اگر پاسخ منفی است، آیا این حقوق دینی است که باید در حقوق مدرن حل شود و جزئی از منظومه آن شود؟ یا همچون برخی گفتمان‌های رایج در پژوهش‌های سیاست جنایی اسلامی در کشور، دست رد به داده‌ها و مدل‌های غربی سیاست جنایی بزند؟ آیا عناصر عینی و معرفتی حقوق مدرن توانسته‌اند در جدال میان مدرنیسم حقوقی و سنت‌گرایی حقوقی، بر عناصر عینی و معرفتی دکترین‌های سیاست جنایی اسلامی غلبه یابند؟ در این‌جا مجدداً این سؤال اهمیت می‌یابد که پیمودن مسیری مستقیم برای طراحی الگوی بومی سیاست جنایی، که در آن به غرب‌گرایی افراطی و شرع‌گرایی نسنجیده متمایل نشویم، مستلزم مشارکت‌دهی مبانی و منابع و جلوه‌های سیاست جنایی غربی و اسلامی تحت چه الگویی از تعامل است؟ آیا یکی از مدل‌های مهندسی اجتماعی می‌تواند مطلوب باشد؟ یا یک مدل مدیریت اجرایی؟ اساساً آیا حرکت در مسیر عدالت کیفری، قابل فرمول‌بندی و مدل‌بندی است؟ آیا این تفکر سیستمی، اصلی‌ترین معضل روش‌شناختی محسوب نمی‌شود؟ پاسخ روشن است.

۳. نقد گفتمان سنتی سیاست جنایی اسلامی، از حیث ماهیت و کارکرد اقتدار

حکومت

در گفتمان رایج سنتی در زمینه سیاست جنایی اسلامی، سیاست جنایی اسلامی همان متون فقهی و اصول فقهی سنتی است. چرا این گفتمان، توانایی مدیریت تدبیر در قبال پدیده مجرمانه در کشورمان را ندارد؟ به نظر می‌رسد پاسخ را باید در مبنا (نصوص

۱. راسخ، محمد، منبع پیشین، ص ۲۳

در رویکرد به فقه سنتی، و عقل ابزاری در رویکرد به فقه حکومتی) بررسی کرد. متون سنتی به صورت موردی به طرح مسائل پرداخته‌اند و دقیقاً همین جاست که نقش دگرترین حقوقی - مذهبی در تولید قاعده حقوقی برجسته می‌شود؛ نکته‌ای که حقوقدانان غربی در مورد حقوق اسلامی نیز آن را صادق می‌دانند و بدان اعتقاد دارند.^۱

«حکم» دارای جایگاهی کلیدی در گفتمان فقه است. فهم ماهیت و صورت‌بندی‌های تمدنی فقه سیاسی در جهان اسلام، بر وصف حکم با مختصات خاص خود مبتنی است. حکم، «کنش گفتاری جدی» است که به تعامل با دیگر گفتمان‌های حوزه کلان معرفت تمایلی ندارد و یک تأسیس فقهی موردی و قیاسی است، نه ساختاری و مدیریتی و کلان‌نگر. فقه، دستگاه ویژه‌ای از دانایی است که کارویژه اصلی آن، برقراری «نوعی نسبت بین نص و تاریخ» به منظور «تولید احکام الزام‌آور برای تنظیم قواعد مشروع زندگانی در زمان و مکان» است. فقه، همان فهم انسان از نص است و تاریخ، همان عمل و تصرف مسلمان در نسبت با همان نص. بنابراین، به طور منطقی، بین نصوص دینی و عمل مسلمان، نسبت‌های سه‌گانه انطباق، عدم تغایر و تضاد را می‌توان ملاحظه نمود و از این حیث، تاریخ عمومی، دیالکتیک نص و زندگی سیاسی در جهان اسلام را ترسیم و تحلیل کرد.^۲ مسئله این است که آیا امکان بسیج ذخایر سنت فقهی ما برای حل مسائل سیاست مدرن وجود دارد یا باید همچنان بر طبل دوگانه طرد تجدد یا طرد فقاقت کوبید؟ منطق تحقیق علمی، افراط‌گرایی ناظر بر طردهای دوگانه را قبل از هرگونه سنجش امکانات فقه سیاسی دور از احتیاط اهالی تعقل می‌داند.

دستگاه فقه معاصر وارث مجموعه‌ای از عقاید سیاسی، از جمله تجربه حضور در نظام‌های خلافت، سلطنت، مشروطه و جمهوری اسلامی است. این میراث فقهی - سیاسی، در پیدایی سیاست مدرن در جامعه ما دارای نقش مهمی است که مردم‌سالاری بخش انکارناپذیر آن است. اما این ارزیابی به فهم دو موضوع بستگی دارد: اول، فهم حضور معمایی فقه سیاسی در جامعه پیچیده امروز؛ و دوم، فهم بنیاد مذهبی سیاست مدرن در جهان اسلام. قرائت سنتی از فقه جزایی، چون قادر نیست نظام زبان‌شناختی سنت را به درستی بشناسد، در فهم ماهیت و سیاست امروز از

^۱ ساخت، یوزف، دیباچه‌ای بر فقه اسلامی، ترجمه اسدالله نوری، نشر هرمس، چاپ اول، ۱۳۸۸، ص

۲۱۰

^۲ فیرحی، داوود، دین و دولت در عصر مدرن، نشر رخ داد نو، چاپ اول، ۱۳۸۹، ص ۱۳۳

محدوده خلاصه‌های وصفی و قیاسی (فتوایی، نه مدیریتی) فراتر نمی‌رود؛ در حالی که ویژگی جامعه کنونی ایران، همزیستی میان سه فرهنگ است: فرهنگ دینی، فرهنگ ملی و فرهنگ غربی. گفتمان سنتی سیاست جنایی اسلامی التفات مطلوبی به ضرورت توجه به این هر سه حوزه از فرهنگ ندارد.

از دیگر سو، تضادهای عمل سیاسی، نتیجه دویاری و کژتابی معرفتی است و خود، موجب اختلال در پی‌ریخته‌های اجتماعی، نظیر نظام سیاست جنایی، می‌گردد. دولت، به‌ویژه دولت اسلامی، چارچوبی از ارزش‌هاست که در درون آن، زندگی عمومی جریان می‌یابد و خود، قدرت عمومی را در جهت تحقق آن ارزش‌ها به کار می‌برد. از این رو، در جوامع اسلامی نظیر ایران، به دلیل نگرش مثبت به قدرت سیاسی، تحول دولت با تحول دانش سیاسی مقارن است و بالعکس. حال اگرچه نظریه معنای اسلامی نمی‌تواند با هیچ یک از پیش‌فرض‌های نظریه گفتمان، به صورت موجب کلیه، موافقت داشته باشد^۱ اما بدون شک، فهم دانش سیاسی از طریق تحلیل گفتمان، لازمه ایضاح منطقی سیاست جنایی اسلامی - ایرانی است.

یکی از وجوه آسیب‌شناسی قرائت سنتی از اسلام را می‌توان این گونه بیان داشت که با آشکار کردن بنیاد غیرعقلانی عقل عملی در اندیشه غرب، نسبت به خوش‌بینی افراطی مدرنیته به رهیافت‌های عقل سیاسی، به گونه‌ای تردید می‌کند که در زمین این تردید، بذر اقتدارگرایی بپاشد؛ به نحوی که دیوار بلندی از اقتدار می‌سازد که آزادی‌های مکتون در نصوص اسلامی را سلب می‌کند. تأکید مقام معظم رهبری (مدظله العالی) در سلسله نشست‌های اندیشه‌های راهبردی جمهوری اسلامی در آبان ماه ۱۳۹۱ بر ضرورت توجه به آزادی و تقویت و گفتمان‌سازی در مورد این مفهوم در چارچوب اندیشه اسلامی، گویای دغدغه معظم‌له از جریان رایج سوءتفسیر از آزادی برای استحکام اقتدارگرایی نادرست است. نصر حامد ابوزید به درستی توضیح می‌دهد که در تمدن اسلامی، قواعد تولید دانش و سیاست، بر سلطه متون سنتی مبتنی است و اهمیت عقل نیز در توضیح بی‌تذکر آرای گذشتگان خلاصه می‌شود.^۲ از دید وی، در جریان استنادهای مکرر، نصوص اولیه دین (قرآن و سنت) منحصراً از نگاه متونی تولیدشده در الهیات سنتی دیده شده‌اند؛ امری که موجب اتحاد دین با الهیات سنتی

^۱. لک‌زایی، نجف، چالش سیاست دینی و نظم سلطانی، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی چاپ اول، ۱۳۸۶، ص ۶۳

^۲. ابوزید، نصر حامد، مفهوم النص: دراسه فی علوم القرآن، بیروت، المركز الثقافی العربی، الطبع الأولى، ۱۹۹۸ م، ص ۱۹۶

گردید. این دگر دیسی، مرتبه متون و فلسفه سنتی ما را چنان بالا برده که آن را هم پایه نصوص اصلی دین نموده و با تعمیم قداست دین به الهیات سنتی، عقل و اندیشه را به دایره بسته تکرار و شرح و تحشیه فرو کاسته است. استمرار و حاکمیت پدیده تقلید و سنت حاشیه نویسی در تفکر اسلامی در پیوند با موقعیت فلسفه اسلامی مانع طرح اندیشه های انتقادی در سنت اسلامی است و حجم عمده تحقیقات دانشگاهی کنونی را در بن بست مواضع صرفاً ایدئولوژیک فرو غلتانده اند.^۱ جهت همین تفکر انتقادی است که در دیدگاه شیخ انصاری (ره)، خصوصاً در صفحات ۱۵۳ تا ۱۵۵ المکاسب، سیاست (دولت) و روحانیت (مرجعیت) دو روی یک سکه نیستند بلکه دو حلقه جداگانه و البته در تعامل با هم اند که حلقه روحانی نقش تعیین کننده در کنترل و نظارت و تعدیل حوزه سیاست دارد.^۲

اگر دین اسلام در عرصه سیاست حاکم بر موضوعات درونی خود، از جمله فقه جزایی، سهله و سمحه است، در پذیرش علوم مدرن و اساساً خود مدرنیزاسیون علوم انسانی نیز باید پذیرا و اهل تعامل باشد و در فضای «تحلیل گفتمانی» به گفت و گو با دستاوردهای علوم جزایی تمدن های غیراسلامی و قرائت های نواندیشانه از سیاست جنایی اسلامی اقدام کند.

روشنفکری دینی در چالش با فقهای کلاسیک، در وهله اول در اصطکاک با پیوند شکل سنتی فقه به سیاست جنایی ایران است. تبلور روشنفکری دینی در عرصه سیاست گذاری جنایی، با این ایده سنتی مخالف است که تمام «محتوای» فقه کلاسیک، دائماً دارای اعتبار تصمیم گیری در خصوص ساختار کلی و رهیافت های جزئی سیاست جنایی است.

این، حقیقتی است که پژوهش های دینی باید بر اصول روشنی استوار باشد و دور از جنبه های احساسی و تبلیغی و سیاست زدگی و نقدگریزی انجام گیرد. گفتمان سنتی و رایج در زمینه سیاست جنایی اسلامی ابراز می دارد که مبانی عقیدتی، آموزه های اخلاقی و سنت های فقها، مجموعه ای مرتبط و منسجم و «اجزای سیاست جنایی حکیمانهای» دیده می شوند که «سیاست جنایی اسلامی» نامیده می شود؛^۳ در حالی که بی تردید، این دیدگاه قابل پذیرش نیست که صرف انسجام بین آموزه های شرعی و

۱. الجابری، محمد عابد، التراث و الحداثة، بیروت: المركز الثقافی العربی، الطبع الأولى، ۱۹۹۳ م، ص ۵۲

۲. فیرحی، داود، دین و دولت در عصر مدرن، نشر رخ داد نو، چاپ اول، ۱۳۸۹، ص ۲۴۴

۳. حسینی، سید محمد، منطقه کنترل شده رفتاری در سیاست جنایی اسلام، فصلنامه حقوق، شماره ۵۲،

اخلاقی در باب چاره‌اندیشی برای مقابله با بزهکاری را می‌توان یک نظام سیاست جنایی به شمار آورد. سیاست‌های حاکم بر فقه جزایی را نمی‌توان سیاست جنایی اسلامی نامید. سیاست جنایی، یک حوزه بین‌رشته‌ای از معرفت است که علاوه بر ابعاد ایدئولوژیک و نیز علمی، باید ویژگی مدیریتی (نه موردی و قیاسی و فتوایی) داشته باشد. از این جهت، نمی‌توان چنین دیدگاه مضیق و ساده‌انگارانه‌ای را پذیرفت و لذا مادام که نظم ساختاری امروزی، توسط اصحاب اندیشه اسلامی در فقه جزایی اجرا نشود؛ و مادام که آموزه‌های فقه جزایی از حالت خام و تاریخی به وضعیت مطلوب روزآمد شده مبدل نگردد؛ و مادام که فقه جزایی به موازات آموزه‌های سیاست جنایی غربی و اقتضانات جامعه ایرانی، این هر سه، کنار هم دیده نشود و سهم‌دهی به این سه منبع سیاست جنایی بومی مطلوب صورت نگیرد؛ هرگز نمی‌توان پیشرفت در مسیر تدوین الگوی اسلامی - ایرانی سیاست جنایی را انتظار داشت.

در حالی که ده‌ها نمونه از قواعد فقه، از حضور جدی عنصر مصلحت حکایت دارد، آیا نمی‌توان گفت امروزه مهم‌ترین یا دست کم یکی از مهم‌ترین مصادیق مصلحت اندیشی، به مصلحت نبودن تصاحب گفتمان سیاست جنایی اسلامی توسط رویکرد سنتی به فقه است؟ آیا مصلحتی از این مهم‌تر می‌توان سراغ داشت که از انحصارگرایی در خوانش سیاست جنایی اسلامی دست برداشته شود و در تصمیم سازی و مدیریت کلان عدالت کیفری کشور، دیدگاه‌هایی از علم دینی بیش‌تر پر و بال بیابند که از یک سو با مدرنیته علمی هم‌داستان‌تر و از سوی دیگر به اقتضانات جامعه کنونی ایران نزدیک‌تر هستند؟

متأسفانه برخی دیدگاه‌های پرتطرفدار در زمینه نقش مصلحت در فقه، در بیان اوصاف مصلحت گویای آن هستند که «مصدر و منشأ کشف و فهم آن، نص معتبر شرعی است، نه هوای نفس و عقل محض؛ چرا که عقل بشری از درک مصلحت مورد نظر شارع قاصر است»^۱. بی‌شک، کنار زدن «عقل مجرد» از مصادر درک مصلحت شرعی و ذکر آن در کنار هوای نفس، با درک قطعی و معتبر عقل و نصوص معتبر شرعی مخالف است. قطعاً بخش اعظمی از مصالح و مفاسد، موقعیت و مراتب آن‌ها، به وضعیت عدم امکان تأمین و تحصیل همه مصالح، از طریق عقل (عقل عملی) قابل فهم است؛ عقلی که در نصوص بی شمار شرعی تأیید گردیده و در هیچ نص شرعی

^۱. العالم، یوسف حامد، المقاصد العامه للشریعه الإسلامیه، القاہرہ، دارالحدیث، الطبع الأولی، ۱۴۲۱ق، ص ۱۴۶

از آن تحذیری صورت نگرفته است^۱. اصولاً ملامت از عقل‌گرایی، تقسیم‌بندی عقل به معتبر و غیرمعتبر و اموری از این قبیل، با نصوص متواتر دینی مخالف است^۲. چه، عقل همانا امری دینی و دین نیز امری عقلی است. تعجب از کسانی است که در شمارش منابع و اسناد استنباط، از اموری که نه از شرع تأیید دارد و نه از منبع دیگر به عنوان منابع کشف شریعت ذکر می‌کنند؛ لکن از ذکر عقل به عنوان منبع مدرک مصلحت و حکم شرعی پرهیز می‌کنند و تحذیر می‌دهند.

«عدالت»، مفهومی است که نصوص شرعی باید با توجه به آن، ضابطه‌مند، فهم شود و همچون مفهوم «مصلحت»، تفسیر آن به شدت متأثر از دیدگاهی است که مفسر از هستی و انسان دارد و بالطبع «عدالت» در حوزه شریعت، مقاصد شارع و بر اساس نگرش او نسبت به هستی و انسان تفسیر می‌شود^۳. نکته قابل توجه در این وصف به-جا و شایسته از نسبت عدالت و شریعت این است که شریعت را باید در پرتو عدالت تفسیر کرد، نه بر عکس؛ چه، بی‌تردید، این عدالت است که غایت است، نه ظواهر نصوص شریعت.

۵. دورنمای تدوین الگوی بومی سیاست جنایی؛ مدل اسلامی - ایرانی

برای تأمین نیاز جامعه ایرانی به مدیریت ارزشی و مهذب، از جمله مدیریت مبارزه با بزهکاری، که سیاست جنایی نام دارد؛ دو تکنیک باید به کار گرفته شود: تکنیک «تهذیب علوم» و تکنیک «بومی‌سازی علوم». در تکنیک نخست، علوم انسانی موجود در جهان که از منظر اندیشه اسلامی دارای ناخالصی‌ها و انحراف‌هایی است؛ در فرایند دینی‌سازی باید پیراسته و احتمالاً بخش‌هایی نیز به آن‌ها افزوده شود. این علوم، از منظر غربی و شرقی نگریسته نمی‌شوند بلکه همگی محصول کارکرد عقل آدمی‌اند. نه باید مطلقاً تسلیم آن‌ها شد و نه باید مطلقاً آن‌ها را رد کرد. در مورد تکنیک دوم (بومی سازی) باید متوجه بود که علوم انسانی، برعکس علوم تجربی که خنثی، بدون سوگیری ارزشی و واقع‌گرا هستند، اقتضانات ارزشی و فرهنگی مختص خود را دارند. باید تلاش کرد با به کار بستن هر دو تکنیک (تهذیب علم سیاست جنایی و بومی سازی آن) رشته مطالعاتی سیاست جنایی بومی (اسلامی/ ایرانی) را نظریه‌پردازی کرد.

^۱ علیدوست، ابوالقاسم، فقه و عقل، موسسه فرهنگی دانش و اندیشه‌های معاصر، چاپ اول، ۱۳۸۱،

صص ۴۸-۵۲

^۲ علیدوست، ابوالقاسم، همان، ص ۹۱

^۳ علیدوست، ابوالقاسم، همان، ص ۹۸

تلاش برای ثمربخشی یافته‌های پژوهشی در برنامه ریزی‌های اجتماعی، در چارچوب «مدل‌های کاربرست» تحلیل می‌شود. بر اساس نوع استفاده از یافته‌های مطالعات پژوهشی - استفاده ابزاری، مفهومی و فرایندی - مدل‌های کاربرست متنوعی وجود دارد. این مدل‌ها بر اساس شرایط خاص موضوعی و منطقه‌ای به وجود آمده‌اند. بنابراین، در انتخاب آن‌ها باید واقعیات اجتماعی و سازمانی را لحاظ کرد تا به طور موفق‌تری تطبیق حاصل گردد. مدل استفاده ابزاری، روش ویژه و مستقیم برای حل مشکلات خاص است¹. کاربرست پژوهش به روش استفاده مفهومی، هنگامی مناسب است که کانون تأثیر پژوهش، دیدگاه تصمیم‌گیران باشد و فرایندهای شناختی (تفکر) آنان را تغییر دهد و بر خط‌مشی‌های کلان اجتماعی متمرکز شود. لذا تصمیم‌ها و فعالیت‌های آنان نیز مطابق با نتایج پژوهشی، تحول می‌یابد. روش مفهومی، روشی زمان‌بر، اما پایدار است و با اقتضائات مدیریت اجتماعی و طبع دانش سیاست جنایی همسو است²؛ در حالی که استفاده ابزاری، زودبازده‌تر است و در مقایسه با استفاده مفهومی دارای افت‌وخیز بیش‌تری است. از این جهت روشن است که روش ابزاری با تحول فناوری و صنعت بیش‌تر مناسب است و روش مفهومی با سیستم‌های انسانی - اجتماعی سازگار است. روش مفهومی در کاربردهای عملی موافقت زیادی به خود جلب کرده است؛ لذا شناسایی این استفاده‌ها در به حداکثر رساندن و بهینه ساختن راهبردهای کنترل اجتماعی برای تصمیم‌سازان و سیاست‌گذاران نقش حیاتی دارد و اساساً الگوی مدیریتی سیاست‌گذاری جنایی را تشکیل می‌دهد. ناگفته نماند هرچند کاربرد این مدل‌ها به طور کلی مفید است؛ منطقی‌تر آن خواهد بود که در جهت بومی‌سازی سیاست جنایی، حتی الگوهای مدیریتی آن را بومی کنیم و این امر در گرو ایجاد برخی تغییرات احتمالی جزئی در اجزای این مدل‌ها، جهت سازگاری هرچه تمام‌تر با اقتضائات کشور ایران است. تشخیص تغییرات جزئی مورد نیاز، به مجموعه‌ای از پژوهش‌های زمینه‌ای (مطالعات ویژه قلمروهای ذیل حوزه سیاست جنایی در کشور) مشروط است تا با استفاده از نتایج این تحقیقات، مدل‌های کاربرست سیاست جنایی نیز علاوه بر خود سیاست جنایی، بومی شوند.

¹.Lavis, J., How Can Research Organizations More Effectively Transfer Research Knowledge to Decision Makers?, *The Milbank Quarterly*, No. 81, 2003, p 242

².Neilson, S., IDRC-supported Research and Its Influence on Public Policy, in: *Knowledge Utilization and Public Policy Processes: A Literature Review*, Evaluation Unit IDRC, 2001, p 84

نکته مهم دیگر، اهمیت درک تفاوت فقه با فلسفه فقه و فلسفه حقوق است. فلسفه فقه و فلسفه حقوق، جزء علم فقه و دانش حقوق شناخته نمی‌شوند. فلسفه فقه و فلسفه حقوق از آن رویکردها متأثرند و از نظریات فلسفی و کلامی تغذیه می‌شوند. البته نقش کلام، و به‌ویژه فلسفه، در فقه، پنهان و غبارزده است. تفاوت دیگر فقه و حقوق، تفاوت روش شناختی است. اگرچه فقه دارای منابعی است که این منابع دارای اولویت نسبت به یکدیگر هستند؛ مانند اهمیت و اولویت کتاب و سنت بر سایر منابع؛ یا هر چند اصولیین سعی کرده‌اند نشان دهند که احکام فقهی از اصول مسلم کلامی و عقلی پیروی می‌کنند؛ به دشواری می‌توان گفت که نتایج استنباط‌های فقهی و احکام فقهی، که محصول تفقه فقها و مجتهدان است، توانسته باشد این سازگاری درونی و منطقی اصول و احکام را انعکاس دهد. فارغ از موضوع فقدان سازگاری منطقی و درونی احکام فقهی، موضوع مهم‌تر این است که فقه مانند قانون اساسی بر مجموعه‌ای معین از اصول برتر دارای مرجعیت حقوقی مشتمل نیست. به این لحاظ مستندات فقهی بنا به فهم استنباط هر مجتهدی می‌تواند دارای مرجعیت فقهی باشد؛ حتی اگر از نظر سایر فقیهان و مجتهدان، مرجعیت و سندیت آن مورد سؤال باشد. به تعبیر دیگر، مرجعیت فقهی مستندات، فقیه یا مجتهدمحور، یا به سخنی، ذهنی است و حال آن که نظم حقوقی مدرن مبتنی بر عینیت‌گرایی است.

تفاوت دیگر میان فقه و حقوق، تفاوت هنجاری است. حقوق مدرن هم تکلیف‌مدار است و هم حق‌مدار؛ لیکن تکلیف‌مداری آن دایره مدار حق‌مداری آن است. حقوق مدرن بر شناسایی نظام حق‌ها مبتنی است. با این توضیح که رسالت حقوق مدرن از قرن ۱۸ به بعد شناسایی و اعلام حق‌ها به عنوان امتیازات و مطالبات فردی است که در توجه اندیشه غرب به مفاهیم کرامت و هویت انسانی ریشه دارد. در سوی دیگر، فقه، مجموعه‌ای از احکام و اوامر و نواهی تکلیف‌مدار است و به این دلیل، افراد در نظام هنجاری فقهی صرفاً رابطه عمودی با خداوند برقرار می‌کنند و روابط افقی افراد با یکدیگر به جهت تبعیت از فرمان الهی است.^۱ نتیجه تحلیل تفاوت‌های فقه و حقوق نشان می‌دهد فقه رابطه این‌همانی با حقوق (مدرن) ندارد و از این رو فقه را بر جایگاه حقوق (مدرن) نشان دادن خطایی بزرگ است. همچنین این که حقوق مدرن، ابزار فقه نیست و از این رو، باورمندان به این‌همانی آموزه‌های عام فقه با مفاهیم و دستاوردهای مدرنیته غربی به خطا رفته‌اند.

^۱ شهابی، مهدی، از حقوق سنتی تا حقوق مدرن؛ تأملی در مبانی تحول نظام حقوقی، نامه مفید، شماره

نکته دیگر این که هیچ چیز ذاتی در اسلام، یا هر دین دیگری وجود ندارد که آن را در اجرای اجتماعی، ضرورتاً دموکراتیک یا غیردموکراتیک یا صلح‌آمیز یا خشونت‌طلب کند. دموکراتیک بودن با نبودن دین، به این بستگی دارد که مومنان چه دریافتی از دین دارند؟ با چه زبانی آن را بیان می‌کنند و چگونه در آن زندگی می‌کنند؟ برخی برای ایمان‌شان از الفاظ حدافلی، به این معنی که عده محدودی را در دایره دین می‌بینند؛ اقتدارگرا و خشن استفاده می‌کنند. اسلام‌گرایی، در این معنای تئوریک، تلاش آگاهانه ای است برای تدوین تئوریک و راهبردی اصول و شروطی که جایگاه برتر اسلام را در همه حوزه‌های سیاسی، اجتماعی و فکری حفظ کند. بنابراین، نمی‌توان آنرا از پیش و قبل از اجرا در جامعه، ضداسلامی یا غیراسلامی و سکولار خواند.

نکته دیگر، لزوم «طراحی دانش» بر مبنای ارتباط افقی رشته‌ها است؛ ارتباط افقی به جای ارتباط عمودی. طراحی بین رشته‌ای و چندرشته‌ای و طراحی دانش بر مبنای موضوعات، به جای طراحی بر مبنای رشته‌ها، مورد توصیه است. دریدا بر مبنای دیدگاه‌های سوسور در زمینه ماهیت استعاری زبان و تفسیرپذیری همه گونه‌های زبانی، همسو با دیدگاه نیچه است که معتقد بود فی‌نفسه، فقط کثرتی از چشم‌اندازها و تفسیرهای تبدیل‌ناپذیر و متعارض ممکن است وجود داشته باشد. دریدا بر آن است که هر نشانه، با توجه به «تفاوتش» با «دیگر» نشانه‌ها معنا می‌یابد و بنابراین، معنی هر نشانه به آن چیزی وابسته است که نیست. پس، معنا همواره در غیبت است و فهم آن نیز در «نقد مقاوم» است. لذا هیچ گفتمان تخصصی‌ای و هیچ حوزه‌ای از آگاهی، نظیر هر یک از رشته‌های تخصصی علم نمی‌تواند فراتر از زبان خود داعیه «حقیقت» داشته باشد.^۱ دانش به زبان آدمی محدود است و زبان نیز دارای ماهیتی استعاری، کنایی و تمثیلی است.

براین اساس، هیچ یک از حوزه‌های گوناگون دانش، از جمله دانش فقه یا حقوق، به دلیل ماهیت استعاری علم، در جایگاه برتری نیستند.^۲ و لذا خصوصاً از این جهت که الگوی سنتی سیاست جنایی اسلامی، به شدت فقه‌محور است؛ باید توجه کرد که هر نوع محورگرایی افراطی توجه به این حقیقت دارد که فهم هیچ دانشی - زبانی - بدون توجه به دیگر علوم میسر نیست و از این مهم‌تر، سیاست جنایی (که دانشی مدیریتی

^۱.Kerdeman, D. , Between Memory & Difference: Radically Understanding of the Other, *Journal of Educational Philosophy & Theory*, Vol. 31, No. 2, 1999, p 227

^۲.Elfin, J. and et.al, The Nature of Science: A Perspective from the Philosophy of Science, *Journal of Research in Science Teaching*, No. 36, 1999, p 109

است) بدون فهم همه علوم معین سیاست جنایی (که فقه تنها یکی از آنها است؛ اگرچه در جایگاهی نسبتاً مهم‌تر) فهمیده نمی‌شود. هر حوزه از دانش دارای قواعدی در قلمرو روش‌شناسی، مفاهیم مهم، پیش‌فرض‌ها و اهداف است که در همان حوزه کارایی دارد و لزوماً نمی‌توان این قواعد را در حوزه‌های دیگر دانش به کار برد یا حتی با بهره‌گیری از این قواعد، درباره‌ی حوزه‌های دیگر دانش قضاوت کرد. نکته‌ی دیگر، آگاهی نهادی سازمان است. انطباق آگاهی نهادی سازمان با الزامات عینی محیط نهادی بسیار مهم است. این آگاهی به صورت دیالکتیکی در تعاملات سازمان و محیط شکل می‌گیرد.^۱ آگاهی نهادی سازمان رسمی حقوق در ایران، از دو جهت، بسیار پایین است؛ اول، این که نوسان سیاست‌های تقنینی و قضایی و اجرایی نهادهای رسمی حکومت ایران در برابر موج‌های خبری و اتفاقات زودگذر اجتماعی بسیار زیاد است؛ که نباید این گونه باشد. برعکس، این آگاهی نهادی در مواردی که باید منعطف باشد و به اقتضائات جامعه ایرانی و نیز دیدگاه‌های مربوط به لزوم مدرنیزاسیون حقوق دینی توجه کند، سخت و ناآگاه و نامتعامل است. سازمان در مورد واقعیت‌های محیطی دو راه پیش رو دارد: یا آن‌ها را واقعی پنداشته و پاسخ مناسب می‌دهد؛ یا این که واقعیت‌های محیطی را نادیده می‌گیرد. اما بر اساس تجربیات سازمان‌های موفق و مشروعیت‌دار، ترجیح می‌دهد و یا مجبور است که محیط نهادی را واقعی و بااهمیت تلقی کند. به هر روی، سازمان هنگامی موفق است که میان هویت نهادی ذهنی و عینی، ایدئولوژیک و علمی، تناسب برقرار کند.

¹ .Bliese, P. and et.al, *Multilevel Methods: Future Directions in Measurement, Longitudinal Analysis and Non Normal Outcomes, Organizational Research Methods*, SagePublication, 2007, p 39.

برآمد

یکسویه‌نگری و تک‌ساحتی بودن در معرفت علمی و به ویژه در حوزه راهبردسازی برای عدالت کیفری، سیاست جنایی را در کنش و واکنش سنجیده در قبال بزه ناتوان می‌سازد؛ چه، جرایم و انحرافات در عوامل بی‌شماری ریشه دارد و لذا مبارزه با این عوامل به درک چندوجهی منابع سیاست جنایی و علوم معین آن (به ویژه علوم اسلامی، نظیر فقه در کشورهای پیرو سیاست جنایی اسلامی) نیازمند می‌باشد. اقتضانات جامعه‌شناسی ملی، داده‌های نظری جرم‌شناسی و تجارب عملی تاریخ سیاست جنایی، همه و همه باید در منظومه‌ای منسجم به یکباره دیده شود تا امکان طراحی چارچوب نظام سیاست جنایی معقول، از حیث میزان و چگونگی تعامل این منابع، جهت برون‌داد نظریه بومی سیاست جنایی فراهم آید.

بومی‌سازی مبتنی بر سیاست تک‌فرهنگی (نظیر باور به این‌همانی سیاست‌های فقه جزایی با سیاست جنایی اسلامی؛ یا رویکرد ترجمه سیاست جنایی غربی و پیوند به سیاست جنایی ایران به طور بی‌منا ولو محدود) بر باور به تفکیک مطلق لاهوت و ناسوت مبتنی است که بر مبنای آن، هر امر عرفی را می‌توان غیردینی یا حتی ضددینی تلقی کرد.

جریان فکری اسلامی جدید به دنبال آن است، پارادایم‌های درون سنت را به منظور هم‌نشینی با مفاهیم مدرنیته ترسیم و شیوه‌های نوسازی در اندیشیدن را با پشتوانه‌های بومی بیابد. این مقاله بر این باور مبتنی است که باید بکوشیم نگاه سنت و از جمله فقه جزایی به مفاهیمی چون آزادی و حقوق عمومی، حق اختلاف و حقوق بشر، جهانی شدن و رابطه با دیگری، تعامل موجود و مطلوب فقه سیاسی و سیاست‌های فقه جزایی و سیاست جنایی اسلامی با یکدیگر و مباحث معرفتی این‌چنینی را روشن نماییم. پیش‌فرض مقاله نیز این بود که اندیشه‌ورزی به هدف تولید و تحول سیاست جنایی اسلامی - ایرانی؛ به مثابه علمی دینی، برای تبیین مؤلفه‌های جدید از درون سنت، به گفتمان انتقادی در حوزه فلسفه و کلام توجه دارد؛ به ویژه از این حیث که دنیای تشیع ایرانی نیز با تأویل‌های غیرروایی و غیرمأثور همسویی دارد.

اما چگونه می‌توان نظامی هم اسلامی و هم امروزین داشت؟ جمع این دو نه تنها ممکن است بلکه به اعتبار تاریخ اندیشه سیاسی ناگزیر می‌نماید. اما مسئله اصلی، کیفیت و ظرافت طراحی الگوی این هم‌زیستی تعیین‌کننده است. اندیشه میانه‌ای که از لغزش به متنهالیه احیاگری سنت دوران میانه تمدن اسلامی، یا دین‌ستیزی دوره مدرن صیانت نماید. الگوی موردنظر، باید عاری از ایراد دست‌کم گرفتن سنت علمی

گذشته و ایراد بازسازی تصنعی آن باشد. در غیر این صورت، به بومی‌سازی کمکی نخواهد کرد؛ اگرچه استفاده از دستاوردهای اخیر در فلسفه و جامعه‌شناسی و تاریخ‌نگاری علم در درک نقادانه سنت علمی گذشته، بسی مطلوب است.



منابع

الف) منابع فارسی

- ابوزید، نصر حامد، مفهوم النص: دراسة في علوم القرآن، بیروت: المركز الثقافي العربي، الطبع الأولى، ۱۹۹۸ م.
- پورعزت، علی اصغر، «گذر از حصارهای شیشه‌ای معرفت شناسی با تأکید بر الزامات زبان شناختی علوم میان رشته‌ای»، فصلنامه مطالعات میان رشته‌ای در علوم انسانی، شماره ۱، ۱۳۸۷،
- تسلیمی، محمدسعید و همکاران، «تبیین مدل دیالکتیکی نهادی شدن سازمان»، فصلنامه دانش مدیریت، شماره ۶۳، ۱۳۸۲.
- توحیدفام، محمد و مرضیه حسینیان، فراسوی کنش و ساختار (تلفیق کنش و ساختار در اندیشه گیدنز، بوردیو و هابرماس)، تهران: نشر گام نو، چاپ اول، ۱۳۸۸.
- ثاقب فر، مرتضی، بن بست‌های جامعه‌شناسی، تهران: نشر بیستون، چاپ اول، ۱۳۷۸.
- الجابری، محمد عابد، التراث و الحداثه، بیروت: المركز الثقافي العربي، الطبع الأولى، ۱۹۹۳ م.
- جانستون، جری، «سیاست گذاری کیفی: نخبه گرا، عامه گرا یا مشارکت محور؟»، ترجمه بهروز جوانمرد، فصلنامه تعالی حقوق، شماره ۱۱، ۱۳۹۰.
- جمعی از نویسندگان، فرهنگ اندیشه انتقادی، ترجمه پیام یزدانجو، تهران: نشر مرکز، چاپ سوم، ۱۳۸۶.
- حاجی‌ده‌آبادی، محمدعلی، «اصلاح مجرمان در سیاست جنایی تقنینی ایران»، فصلنامه حقوق، دوره ۳۹، شماره ۳.
- حسینی، سید محمد، «منطقه کنترل شده رفتاری در سیاست جنایی اسلام»، فصلنامه حقوق، شماره ۵۲.
- حکمت نیا، محمود، (۱۳۸۴)، «بومی‌سازی نهادهای حقوقی با رویکرد اسلامی»، فصلنامه فقه و حقوق، شماره ۷، ۱۳۸۰.
- خاقانی اصفهانی، مهدی، «تعامل پارادایم بایوسایکوسوشیال در فلسفه پزشکی با پارادایم عدالت ترمیمی در فلسفه جرم‌شناسی»، مجموعه مقالات دومین کنگره

- بین‌المللی اخلاق پزشکی، مرکز تحقیقات تاریخ و اخلاق پزشکی دانشگاه علوم پزشکی تهران، ۱۳۸۷.
- خلیلی، اسماعیل، علوم انسانی نوین در ایران، در: درآمدی بر علوم انسانی انتقادی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، چاپ اول، ۱۳۸۸.
- دلماس مارتی، می ری، نظام‌های بزرگ سیاست جنایی، ترجمه علی حسین نجفی ابرنآبادی، تهران: نشر میزان، چاپ سوم، ۱۳۸۱.
- راسخ، محمد، «مدرنیته و حقوق دینی»، فصلنامه نامه مفید، شماره ۶۴، ۱۳۸۶.
- زارعیان، مریم و خدیجه سفیری، «علوم انسانی بومی بر مبنای منطق فازی»، فصلنامه دانشگاه اسلامی، سال ۱۵، شماره ۱، ۱۳۹۰.
- ساخت، یوزف، دیباچه‌ای بر فقه اسلامی، ترجمه اسدالله نوری، تهران: نشر هرمس، چاپ اول، ۱۳۸۸.
- شهابی، مهدی، «از حقوق سنتی تا حقوق مدرن؛ تأملی در مبانی تحول نظام حقوقی»، فصلنامه نامه مفید، شماره ۷۶، ۱۳۸۸.
- العالم، یوسف حامد، المقاصد العامة للشریعة الإسلامیة، القاهرة: دار الحدیث، الطبع الأولى، ۱۴۲۱ق.
- علیدوست، ابوالقاسم، فقه و عقل، تهران: موسسه فرهنگی دانش و اندیشه‌های معاصر. چاپ اول، ۱۳۸۱.
- گروه نویسندگان، فرهنگ اندیشه انتقادی، ویراسته مایکل پین، ترجمه پیام یزدانجو، تهران: نشر مرکز، چاپ سوم، ۱۳۸۶.
- فیرحی، داود، دین و دولت در عصر مدرن، تهران: نشر رخ داد نو، چاپ اول، ۱۳۸۹.
- قیاسی، جلال‌الدین، «اصول سهولت و مدارا در سیاست جنایی حکومت اسلامی»، فصلنامه انجمن معارف اسلامی، شماره ۳، ۱۳۸۵.
- _____، مبانی سیاست جنایی حکومت اسلامی، قم: نشر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۵.
- لک زایی، نجف، چالش سیاست دینی و نظم سلطانی، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۶.
- معموری، علی، «تأملی در نسبت هرمنوتیک و تفسیر»، فصلنامه رواق اندیشه، شماره ۱۴، ۱۳۸۱.

ب) منابع انگلیسی

- Bliese, P. and et.al, Multilevel Methods: Future Directions in Measurement, Longitudinal Analysis and Non Normal Outcomes, *Organizational Research Methods*, SagePublication, 2007.
- Elfin, J. and et.al, The Nature of Science: A Perspective from the Philosophy of Science, *Journal of Research in Science Teaching*, No. 36, 1999.
- Kerdeman, D. Between Memory & Difference: Radically Understanding of the Other, *Journal of Educational Philosophy & Theory*, Vol. 31, No. 2, 1999.
- Khaghani, M., Challenges Confronting the Modernization of Islam and Iran's Criminal Law in regard to Crimes against Security of e-Commerce, *Business and Management Review (BMR)*, Vol. 2, No. 5, 2012.
- Kincaid, H., Social Science, in: Machamer, P. and Slbrestein, M. (eds.), *The Blackwell Guide to the Philosophy of Science*, Blackwell Publishers, 2002.
- Lavis, J., How Can Research Organizations More Effectively Transfer Research Knowledge to Decision Makers?, *The Milbank Quarterly*, No. 81, 2003.
- Neilson, S., IDRC-supported Research and Its Influence on Public Policy, in: *Knowledge Utilization and Public Policy Processes: A Literature Review*, Evaluation Unit IDRC, 2001.
- Scribner, J & Fusarelli, L., Rethinking the Nexus between Religion and Political Culture, *Education and Urban Society*, Vol. 28, No. 3, 1996.
- Sellers, M., Republican Legal Theory, the History, Constitution and Purposes of Law in a Free State, New York: Palgrave Macmillan, 2003.